

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نشست تخصصی  
تأثیر منطق تحلیل مفهوم  
در بازخوانی فلسفه با تأکید بر  
نظرات آیت الله مصباح یزدی ره

ارائه دهنده:  
حجت الاسلام علی اکبر قلیزاده

## فهرست مطالب

- مقدمه ..... ه
- محور اول شخصیت آیت‌الله مصباح یزدی ره ..... ٦
- محور دوم تحلیل در فرمایشات آیت‌الله مصباح<sup>ره</sup> و تأثیر آن  
در بحث معرفت‌شناسی و منطق ..... ١٠
- محور سوم تأثیر منطق تحلیل بر رشد علم و فلسفه ..... ١٧

تأسیس ١٥٨٦ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب

## مقدمه

مباحث ما در سه محور مطرح خواهد شد:

محور اول: شخصیت آیت‌الله مصباح یزدی رحمه‌الله‌علیه

محور دوم: تحلیل در فرمایشات آیت‌الله مصباح رحمه‌الله‌علیه و تأثیر آن در

بحث معرفت‌شناسی و منطق

محور سوم: تأثیر منطق تحلیل بر رشد علم و فلسفه.

بحث اصلی ما هم همین محور سوم است که آیا منطق ما نیازمند بازخوانی


است یا خیر؟ اگر نیازمند بازخوانی است، چگونه باید آن را بازخوانی کنیم که رشد

پیدا کند؟ با علوم مختلف ارتباط پیدا کند و واقعاً منطق بتواند بشود خادم العلوم

و تمامی علوم، مبتنی بر این منطق باشند؟

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب



**محور اول**  
**شخصیت آیت الله مصباح یزدی ره**

یکی از مباحثی که بسیار دارای اهمیت است و در قرآن هم به شدت درباره آن بحث شده، بحث الگوسازی است. و یکی از مباحث پیرامون اسوه و الگو، بحث رابطه الگو با بحث نماد است که دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشد. بر اساس منطق قرآن و روایات باید شخصیت پژوهشی ویژه‌ای داشته باشیم و برخی شخصیت‌ها را تبدیل به نماد کنیم. جالب است بدانید که در قرآن و روایات، هم شخصیت پژوهشی مثبت داریم و هم شخصیت پژوهشی منفی؛ یعنی اگر می‌خواهید حسین پژوه باشید باید یزید پژوه هم باشید؛ «مثلی لایبیاع مثله»؛ مثلی کیست و مثله کیست.

یکی از مطالبی که آیت‌الله خامنه‌ای زیدعزه پیرامون آیت‌الله مصباح رحمه‌الله‌علیه مطرح کردند این مطلب بود که: ایشان جایگزین خوبی برای شهید مطهری رحمه‌الله‌علیه و علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه می‌باشند و کسانی که این دو بزرگوار را نتوانستند درک کنند، بدیل و تالی تلو این بزرگواران، آیت‌الله مصباح رحمه‌الله‌علیه می‌باشند. و همچنین در سالگرد ایشان نیز فرمودند: ایشان ویژگی‌های خاصی داشتند و باید زنده بمانند و تفکرشان پخش شود. از جمله ویژگی‌های مثبت ایشان، جامعیت ایشان بود. ویژگی ارزنده دیگری که ایشان داشتند این بود که کار علمی را در قالب مؤسسات پیش می‌بردند؛ ایشان در اوایل مؤسسه در راه حق را داشتند و بعدها سمت را تا حد خوبی پیش بردند و در نهایت مؤسسه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه را تأسیس کردند. از جمله برکات این تأسیس مؤسسات و تربیت شاگردان این بود که بسیاری از مطالبی را که ایشان فرصت نکرده‌اند تکمیل کنند، بعد از ایشان شاگردانش پیگیر تکمیل آن مباحث شده‌اند؛ مثلاً در تعلیقه‌ی ایشان بر نهاییه، خیلی موارد ایشان وارد بحث معرفت‌شناسی می‌شوند لکن در برخی موارد فقط با طرح یک سؤال عبور می‌کنند از مطلب و بعضاً راهکارهایی را

نسبت به برخی مسائل مطرح می‌کند که بعد از ایشان شاگردانی که داشتن مفصل در این حوزه کار کردند. ایشان آثار زیادی پیرامون مباحث قرآنی فلسفی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... دارند. از آن جایی که ایشان دغدغه دینی‌سازی علوم را داشتند، بحث زبان‌آموزی در مؤسسه ایشان خیلی جدی گرفته می‌شد و همچنین بسیار سفر می‌کردند به کشورها و دانشگاه‌های مختلف؛ هم خودشان و هم شاگردانشان که تأثیرات بسیار خوبی داشت. شهید مطهری رحمه‌الله‌علیه در برخی آثارشان بین برخی بزرگان مقایسه‌ای شکل می‌دهند و قبل از بررسی آراء ایشان به بررسی شخصیتی این بزرگواران می‌پردازند مثلاً مقایسه بین ابن‌سینا و ابوریحان که در این بررسی دو ویژگی مثبت برای ابوریحان مطرح می‌کنند و می‌فرمایند: ابوریحان زبان‌های مختلفی را می‌دانست و همچنین اهل مسافرت بود. ایشان این کثرت سفر و دانستن زبان را به‌عنوان ویژگی مثبت برای سید جمال هم بیان می‌کنند. مسافرت، بسیار دارای اهمیت، و در کارهای تطبیقی بسیار تأثیرگذار است. به عنوان مثال شیخ اشراق هم کثرت سفر داشته‌اند و تقریباً جزو کارهای تطبیقی در حوزه فلسفی که گفته می‌شود شروع خوبی بود، شروع با شیخ اشراق بود. سال گذشته در مؤسسه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه برای آیت‌الله مصباح یزدی رحمه‌الله‌علیه سالگردی برگزار شده بود که از جمله سخنرانان هم فرزند ایشان بود، و کل مراسم به‌صورت انگلیسی برگزار شد. آیت‌الله جوادی آملی زیدعزه به آیت‌الله مصباح فرمودند: اگر شما بتوانید نظرات ایشان را تطبیقی با فیلسوفان غربی مقایسه کنید خیلی خوب خواهد بود.

اگر کسی بخواهد کار تطبیقی انجام دهد، حداقل سه کار باید انجام دهد: اولاً باید به دو طرف علمی که می‌خواهد روی آن کار کند تسلط داشته باشد. و

همچنین باید قدرتی داشته باشد که بتواند با حفظ کانتکس‌های علمی هر دو طرف آن‌ها را با هم جمع کند.

قبل از آیت‌الله مصباح رحمه‌الله‌علیه، شهید مطهری رحمه‌الله‌علیه نیز کارهای تطبیقی انجام داده بودند ولی کارشان نقص‌هایی داشت؛ اولاً در زمان ایشان کتب فلسفی زیادی در دسترس نبود و آنچه که بود هم تاریخ فلسفه بود؛ منبع اصلی استفاده شده در آثار تطبیقی شهید مطهری رحمه‌الله‌علیه کتاب «سیر حکمت در اروپا» آقای فروغی است. با خواندن تاریخ فلسفه نمی‌توان فیلسوف شد. دوماً ترجمه آثار فلسفی غربی در زمان انقلاب و قبل از آن بسیار کم بود. در آن زمان دو نحله فکری از غرب وارد ایران شد: اولی فلسفه‌ی تحلیلی بود که به وسیله منوچهر بزرگمهر وارد ایران شد. و دوم مباحث هایدگر که به وسیله احمد فردید وارد ایران شد؛ احمد فردید هم بیشتر مباحث پست‌مدرن را دنبال می‌کرد.

آقای ضیا موحد می‌فرمودند که منوچهر بزرگمهر تخصصی در فلسفه تحلیلی نداشت و کتبی را هم که ترجمه کرده، چندان قوی نیست. او سر کلاس‌های شهید مطهری رحمه‌الله‌علیه هم شرکت می‌کرد و مطالب را به اشتباه به استاد مطهری رحمه‌الله‌علیه می‌رساند و استاد مطهری رحمه‌الله‌علیه را دچار سوء تفاهم می‌کرد.

باید به این نکته توجه داشته باشید که برای تطبیق با آثار غربی نمی‌توان به منابع ترجمه شده و یا اساتید آن بحث در ایران اکتفا کرد و باید حتماً به منابع دست اول و شخصیت‌های برتر آن مراجعه کرد.





**محور دوم**  
**تحلیل در فرمایشات آیت‌الله مصباح<sup>ره</sup>**  
**و تأثیر آن در بحث معرفت‌شناسی و منطق**

تحلیل چیست؟ یک تحلیل در منطق اسلامی داشتیم که خیلی در کتب قدیمی پررنگ بود به نحوی که قطب‌الدین رازی در کتاب «دره‌التاج»، انحاء علم منطق را به شاخه‌های تحلیل، تقسیم، برهان و حد تقسیم می‌کند. همین بحثی که در قدیم جزو انحاء علم شمرده می‌شد، هرچقدر که از آن می‌گذرد توجه کمتری به آن می‌شود اما در فلسفه نوصدرائیان می‌بینیم که این بحث خیلی جدی دنبال می‌شود؛ چون بحث قضایای تحلیلی و ترکیبی کانت وارد فلسفه ما می‌شود، لذا شهید مطهری رحمه‌الله‌علیه، آیت‌الله مصباح رحمه‌الله‌علیه، آیت‌الله جوادی آملی زیدعزه، دکتر مهدی حائری یزدی و... پیرامون آن بحث کرده‌اند.

شهید مطهری رحمه‌الله‌علیه: «از این که این کار حیرت‌انگیز ذهن است که این همه مفاهیم متعدد را انتزاع می‌کند از چیزی که خود ذهن می‌داند یک واقعیت بیشتر نیست. کار فلسفه هم همین است. فلسفه یعنی شناختن این تحلیل‌ها. اشتباه است که گفته‌اند فلسفه یعنی تعلیل. فلسفه یعنی شناختن این که ذهن این تحلیل‌ها را دارد. این است که می‌گوییم: «تا انسان ذهن را نشناسد نمی‌تواند فلسفه داشته باشد» (مجموعه آثار شهید مطهری ره/ج ۹/ ص ۶۷۴). این عبارت آخر را ایشان مکرراً در فرمایشاتشان یادآور می‌شوند و در جای دیگر می‌فرمایند: «تا ذهن را نشناسیم، شناخت نداریم».

برای خروج حوزه از این فضا و نزدیک شدن آن به فضای کاربردی، پیشنهادی که دادیم این بود که بایستی مباحث، انسان‌محور شوند؛ مثلاً در ادبیات عرب، بحث ابر قاعده‌های ادبی-هنری را مطرح کردیم با این توضیح که: تمامی قواعدی که در ادبیات اجرا می‌شوند، مبتنی بر سه چیز است: یا متأثر از دستگاه ذهن شماسست، یا متأثر از فضای روانی شماسست، یا متأثر از سیستم صوت شماسست؛ این سه برای خودشان قواعد مختلفی دارند که شما مبتنی بر آن

قواعد، قواعد ادبی و هنری خود را پیاده می‌کنید. این روش انسان‌محور درجایی که می‌خواهیم تطبیقی کار کنیم کارایی دارد؛ مثلاً علوم شناختی انسان‌محور است، مثلاً هایدگر در مواردی انسان‌محور مطالبش را پیش می‌برد، مثلاً فیلسوفان تحلیلی کلا انسان‌محور و مبتنی بر ذهن پیش می‌روند، مثلاً نورولوژیست‌ها کلی از مباحثشان حول محور انسان و شناخت مغز می‌باشد. پس این بحث خیلی مهم است؛ منطق می‌شود مقدمه فلسفه و سایر علوم که مبتنی بر شناخت ذهن‌اند یعنی بفهمیم که ذهن چگونه تحلیل‌های مختلفی را انجام می‌دهد. وقتی می‌گوییم فلان موضوع را تحلیل می‌کنیم، یعنی آن موضوع را می‌شکافیم؛ به این معنا که تمام شبکه مسائلی که مرتبط است با آن موضوع را گردآوری کرده و بحث را پیش می‌بریم.

بحث تحلیل مفهوم، عنوان پایان‌نامه‌ای است که بنده کار کردم و دارای سه بخش کلی می‌باشد:

۱. کلیات و تعاریف مختلفی که در این حوزه مطرح است، تاریخچه بحث و... در چکیده دو مطلب را بیان می‌کنیم که اولاً منطق تحلیلی مفهوم چیست؟ و دوما ادعا می‌کنیم که فلسفه و منطق ما کاملاً تحلیلی هستند؛ و این ادعای ما در سایه همان بیان چپستی منطق تحلیلی مفهوم اثبات می‌شود به دلیل مثال‌های بسیاری که استفاده می‌کنیم.

۲. مباحث منطق را از مباحث فرا منطق (فلسفه منطق) جدا کردیم.

۳. بحث الگوریتم تحلیل مفهوم را مطرح کردیم و در این بخش سه بخش اصلی داریم:

چگونه یک مفهوم تولید می‌شود؟

چگونه یک مفهوم را بشکافیم؟

چگونه آن مفهومی را که شکافتیم و لایه‌های مختلف آن را به دست آورده‌ایم را با یکدیگر شبکه کنیم؟

ادعا داریم کسی که منطق تحلیل مفهوم با این مدل شبکه‌ای را بلد نباشد در جاهای مختلف ضرر می‌کند و حرف‌هایش مصیب نیست.

به عنوان مثال: خانواده‌ای از هم می‌پاشد و پدر و مادر یا فوت می‌کنند یا طلاق می‌گیرند و فرزندان برای ادامه زندگی نزد شما می‌آیند؛ الگوریتم شما برای مشاوره دادن در این قضیه چیست؟ همان طوری که بیان شد بایستی پرونده‌های مختلفی برای مشاوره دادن باز کنید؛ یکی از این پرونده‌ها، پرونده اقتصادی است؛ می‌پرسیم که: درآمد شما تاکنون چگونه بوده است؟ کانونی بود به این معنا که یک نقطه مرکزی داشته است؟ یا چند نقطه مرکزی داشته است؟ فقط پدر درآمد داشت یا پدر و مادر هر دو درآمد داشتند؟ اگر هر دو درآمد داشتند، آیا هر کدام مستقل بودند یا درآمدها نزد یک نفر متمرکز می‌شد؟ هزینه‌ها چگونه توسط این کانون‌های درآمدی تغذیه می‌شدند؟ و... همین‌طور ادامه می‌دهیم و شبکه جدیدی را طراحی می‌کنیم به‌صورت دقیق که دخل‌ها و خرج‌ها متناسب با هم باشند.

چند مدل شبکه‌سازی داریم، که یکی از این مدل‌ها مدل ارسطویی می‌باشد؛ با این توضیح که یک نقطه کانونی در وسط داریم که ثابت است، که جنس و فصل است یا فقط فصل است و این نقطه‌ی کانونی با چیزهای مختلف ارتباط می‌گیرد. ویتکن‌اشترین این مدل را نقد کرد و گفت اصلاً نقطه‌ی ثابت نداریم بلکه چند نقطه دورانی داریم؛ تعاریف باید همانند شباهت خانوادگی باشند؛ با این بیان که وقتی وارد خانواده می‌شویم، می‌فهمیم که این‌ها یک خانواده هستند و دلیل شباهت‌های ظاهری افراد خانواده با یکدیگر در این مثال نقطه‌ی مشترک همگانی نداریم؛ به دلیل تفاوت‌های بین پدر و مادر؛ در

اینجا یک نقطه سیلانی داریم. شبیه همین مطلب را گادامر در مباحث هرمنوتیک خودش مطرح می‌کند و می‌گوید: فهم یک حالت دایره‌ای و حلقوی دارد؛ مثل دائرةالمعارف که وقتی یک کلمه را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم که مثلاً ده واژه به عنوان معنا برایش آورده شده که اگر بخواهیم معنای آن را بفهمیم باید معنای همه این ده واژه را بفهمیم و بعد که به سراغ هر کدام از آن ده واژه می‌رویم، می‌بینیم که برای هر کدامشان چند واژه دیگر آورده شده که برای فهم آن واژه به فهم این واژه‌ها نیاز است و این همین‌طور ادامه پیدا می‌کند؛ در این بین می‌بینیم که برخی از واژه‌هایی که برای فهم واژه جدیدتر به کار رفته‌اند همان واژه‌هایی هستند که قبلاً به آن‌ها مراجعه کرده بودیم و به دنبال فهمشان بودیم، و آن‌قدر در این دایره دور می‌زنیم تا آن معنای اصلی کشف می‌شود. در این مدل دیگر نقطه‌ی مرکزی نداریم. حال دوباره به همان مدل اقتصادی برمی‌گردیم؛ اگر مدل اقتصادی حالت یکنواخت و ثابت نداشت و کلاً متغیر بود، مثلاً ده تا نقطه داریم برای کسب درآمد که اصلاً ثابت نیستند که هر ماه ورودی داشته باشند و هر ماه ممکن است چند تا ورودی داشته باشند و چند تا ورودی نداشته باشند. چه چیزی می‌خواهیم بگوییم؟


برای داشتن منطق چند کار انجام می‌دهید: اولاً لایه شکافی کرده و موضوع را می‌شکافید؛ مثلاً در دل انسان، حیوان ناطق خوابیده است مثلاً انسان فلان اعراض را دارد و... این یک مدل منطق برای فهم و تولید الگوریتم است که نقطه کانونی واحد دارد. حال اگر چند نقطه‌ی ثابت داشتیم، یا اگر چند نقطه دورانی داشتیم، یا اگر چند نقطه متغیر غیر ثابت داشتیم، چگونه می‌خواهید شبکه‌سازی کنید؟

این موارد خیلی مهم است؛ چون در منطق ارسطویی ممکن است خیلی از مطالب را از روی تسامح مطرح کنیم؛ مثلاً آیا واقعاً تعریف انسان به حیوان ناطق، جامع است؟ شامل انسان قبل از تولد یا انسان مرگ مغزی شده نیز می‌شود یا خیر؟ امروزه اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم، نمی‌شود همانند قدیم بحث را مطرح کرد؛ انسان در دوران تکونش فراز و نشیب و بالا و پایین دارد و اگر بخواهیم برای انسان دقیق برنامه‌ریزی کنیم، باید تعاریفمان هم دقیق‌تر باشد و مطالب را به‌صورت دقیق در شبکه خود وارد کنیم؛ در غیر این صورت به مشکل خواهیم خورد. در علم اصول قاعده‌ای را مطرح می‌کنیم و می‌گوییم: «ما من عام الا و قد خص»، این گزاره درست است یا خیر؟ یا مثلاً جمله «همه انسان‌ها دروغ می‌گویند»، یا مثلاً جمله «هیچ گزاره‌ی ثابتی نداریم»؛ این عبارات در ظاهر پارادوکس دارند و خود متناقض‌اند؛ راسل هم چنین گزاره‌هایی را بیان می‌کند و می‌گوید این‌ها پارادوکس دارند ولی در انتها این پارادوکس را با این بیان توجیه و رد می‌کند که این گزاره‌ها، گزاره‌هایی هستند که شامل خودشان نمی‌شوند. وقتی یک قاعده می‌خواهیم بسازیم مثلاً «ما من عام الا و قد خص»، از استقرا استفاده می‌کنیم. وقتی عموماً را جمع کردیم، مثلاً هزار عام داریم و می‌بینیم این قاعده در تمامی آن‌ها جاری است و جریان دارد، بعد این قاعده را صادر می‌کنیم که این قاعده در عرض آن عموماً نیست بلکه در جایگاهی بالاتر از آن‌هاست؛ لذا حکم قاعده شامل خودش نمی‌شود.

یکی از مباحثی که در منطق بحث می‌شود، مقولات عشر است؛ هرچند که برخی این بحث را به فلسفه بردند و از منطق حذف کرده‌اند، ولی به این بحث در منطق نیاز داریم چون در منطق می‌خواهیم شبکه‌سازی کنیم و برای تعریف، تبیین و واضح کردن یک مفهوم، به مقولات عشر نیازمندیم چرا که

مقولات عشر یکی از ابزارهای تحلیل مفهوم می‌باشند. یک مفهوم داریم تحت عنوان موضوع و یک مفهوم دیگر داریم تحت عنوان محمول که هر کدام برای خودشان یک شبکه مفاهیمی دارند؛ حال سؤال این است که رابطه‌ای که این دو مجموعه می‌توانند باهم داشته باشند چیست؟ در منطق رایج این بحث را با نسب اربعه مطرح می‌کنیم و نسبت بین موضوع و محمول را مشخص می‌کنیم. اما بر اساس منطق تحلیل مفهوم چنین مطرح می‌کنیم که مثلاً دو مفهوم داریم: «خدا» و «جسم»؛ و هر کدام از این دو مفهوم شبکه خاص خودشان را دارند بعد می‌بینیم که آیا می‌توانیم بین این دو مفهوم ربط دهیم یا خیر؟ ممکن است کسی بگوید شبکه مفاهیم و مسائلی که برای خدا و جسم درست کرده‌ام هیچ ربطی به هم ندارند و ممکن است کسی بگوید از یک حیث می‌توان این دو مفهوم را به هم حمل کرد. حیثیت یعنی مصحح حمل. حیثیت تعلیلی است که اجازه می‌دهد بگوییم آب گرم است. پیرامون بحث حیثیت، به صفحه‌ی ۱۶۳ کتاب «مبادی عرفان نظری» استاد یزدان‌پناه مراجعه کنید.

کاری که در منطق تحلیل مفهوم باید انجام دهید، همین است که باید شبکه مسائل خودتان را تا جایی که می‌توانید گسترده کنید، بعد یک نقطه اتصالی در شبکه مسائل خود پیدا کنید، بعد آن حیثیتی که به شما اجازه حمل می‌دهد را نیز باید بیابید.



**محور سوم**  
**تأثير منطق تحليل بر رشد علم و فلسفه**



آیت‌الله مصباح رحمه‌الله‌علیه دو دیدگاه پیرامون این بحث دارند، یکی در بحث تعریفی که ایشان پیرامون قضایای تحلیلی مطرح کردند و همچنین از قضایای تحلیل برای توجیه بدیهیات اولیه استفاده کرده‌اند و آن را به بحث علم حضوری ضمیمه نمودند و یک نظریه‌ی جدید را مطرح کردند.

